

روشن‌فکران ایران:

—(روایت‌های یأس و امید)—

دکتر علی میرسعیدپور

Reza.golshahan.com

روشنفکران ایران: روایت‌های یاس و امید

Reza.golshahan.com

Reza.golshahan.com

این اثر برجسته‌ای است از :

Iranian intellectuals: Social Hope and Philosophical Despair.

Ali Mirsepassi

New York University 2007

روشنفکران ایران: روایت‌های یاس و امید

دکتر علی میرسپاسی

ترجمه: عباس مخبر

چاپ دوم

نشر توسعه

زمستان ۱۳۸۶

Mirsepasi, Ali

میرسیاسی، علی،
روشنفکران ایران: روایت های یاس و امید / علی میرسیاسی؛
ترجمه عباس مخبر
تهران: توسعه، ۱۳۸۶.
۳۳۶ ص.
۳۵۰۰ تومان: ۹۶۴ ۶۶۰۹ ۶۲ ۷

عنوان اصلی: Iranian intellectuals: Social hope and
philosophical despair

سیاست و فرهنگ - ایران، روشنفکران - ایران
تجدد - ایران؛ اسلام و دنیوی گرایی - ایران
ایران - سیاست و حکومت - قرن ۱۴.
مخبر، عباس، ۱۳۳۳ - مترجم
۹ م ۹۳ س / DSR ۶۵
۹۵۵ / ۰۸۴
۱۰۳۶۴۱۶

سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآور:

مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:
شابک:

وضعیت فهرست نویسی:
یادداشت:

موضوع:

شناسه افزوده:
رده بندی کنگره:
رده بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:

نشر توسعه

مناوق پستی: ۸۵۱ ۱۴۳۵، تلفن: ۸۸۷۱۹۹۷۶

روشنفکران ایران: روایت های یاس و امید

دکتر علی میرسیاسی

ترجمه عباس مخبر

چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۶

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک ۹۶۴ ۶۶۰۹ ۶۲ ۷ ISBN 964-6609-62-7

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

- مقدمه ناشر ۷
مقدمه مترجم ۹
پیشگفتار و چکیده ۱۳

فصل اول

- روشنفکران : روایت‌های امید و یأس ۴۵
پدیده فردید ۵۰

فصل دوم

- بحران خیال‌پردازی بومی‌گرا ۷۳
موسم هجرت به شمال ۷۷

فصل سوم

- مدرنیته در فراسوی بومی‌گرایی و کل‌گرایی ۱۰۳
بسترهای اجتماعی روشنگری ۱۱۹
نقد سنت ایرانی ۱۱۹

فصل چهارم

- ۱۲۷..... هایدگر و ایران: سوپه تاریک هستی و تعلق
- ۱۳۵..... هایدگر، میراث مبهم «غرب» و مسأله «بی اصالتی»
- ۱۴۸..... مسأله اصالت‌مندی و ریشه‌ها به مثابه «امر بنیادین»
- ۱۵۷..... یک رژیم اصیل و مسأله سکولاریسم
- ۱۷۲..... ایدئولوژی اسلامی در ایران

فصل پنجم

- ۱۹۷..... دموکراسی و نظریه: کثرت‌گرایی مفهومی و دین در اندیشه جان دیویی

فصل ششم

- ۲۴۳..... راه‌هایی به سوی روشنگری: فضیلت و دموکراسی

فصل هفتم

- ۲۶۵..... دیدگاه ارغون درباره «نیندیشیده در اندیشه اسلامی معاصر»

فصل هشتم

- ۲۸۹..... هند و آمریکا: نهرو، گاندی و مارتین لوتر کینگ
- ۲۹۶..... گاندی، کینگ و مسأله «قهر درونی»
- ۳۰۶..... نهرو، هگل، و مفهوم تاریخ مدرن

فصل نهم

- ۳۲۵..... نتیجه‌گیری

مقدمه ناشر

بحث اساسی این کتاب، در ادامه دو کتاب دیگر که نویسنده به وضعیت روشنفکران پرداخته بود، مطالعه انتقادی ایده‌ها و نظریه‌های ضدروشننگری روزیایی است که روشنفکران بسیاری در ایران از آن‌ها الهام گرفته و دنیای جدید را متأثر از این سنت فکری خاص نگاه می‌کنند. نقد تفکر «روشنفکران ضد روشننگری»، با تأکید به آراء «مارتین هایدگر» و پیروان ایرانی‌تبار او انجام گرفته است.

از این رو چالش محوری نویسنده در این کتاب، نه بررسی آراء همه‌ی روشنفکران اثرگذار ایرانی بلکه عمدتاً بر کالبدشاسی مفهومی از «خصومت» درینه سال پیروان ایرانی‌تبار هایدگر» با مدرنیته دموکراتیک و نگاه تقابلی و خصمانه آن‌ها با فلسفه روشننگری استوار شده است. در نتیجه، اشارات و نزاجاعات مولف به آراء دیگر روشنفکران و اندیشه‌گران ایرانی، با توجه به این «نکده‌ی محوری» و برای پشتیبانی از آن، صورت گرفته است.

مقد جامع و مسنولانه‌ی نویسنده به منظومه‌ی فکری _ فلسفی دشمنان روشننگری، در حوزه‌ی مفاهیم نظری و نوریک، محبوس نمی‌ماند بلکه با ارتفاع گرفتن از این دایره و ارائه تجربه‌های زیسته‌ی مصلحان اجتماعی و اثرگذار، از جمله مه‌تاما گاندی، مارتین لوترکینگ، جواهر لعل نهرو، جان دیویی و محمد ارغون، و... متن حاضر را به زندگی روزمره (که می‌توانیم

لمس‌اش بکنیم و به‌کارش گماریم)، پیوند می‌دهد از سوی دیگر، مبانی نظری و تحلیلی میرسپاسی، از قالب‌های مرسوم و عادت‌شده‌ی «اروپا محور» سر با موفقیت عبور می‌کند و از منظری «جهان‌شهری» و متکثر، به حواشی مناهیم جاری و تاریخی روشنگری، و تبیین رابطه‌ی بغرنج میان دموکراسی، سکولاریسم و نقش دین، نائل می‌آید.

مزیت دیگر کتاب حاضر، آموزشی بودن آن است. به نظر می‌رسد نویسنده به هنگام نگارش و تنظیم نهایی متن، سعی بسیار نموده تا مطالب پیچیده‌ی نظری و جامعه‌شناختی به شکل و شیوه‌ای سامان‌یابد تا هم برای مخاطبانی که پس زمینه‌ی تئوریک از این موضوعات دارند کاربرد داشته باشد و هم‌سینطور برای آن دسته از خوانندگان که دارای آگاهی یک‌منخص در حوزه جامعه‌شناختی فلسفی نیستند هم مفید باشد. به حتم، ترجمه روان و جذاب این متن به فارسی، که توسط مترجم نام‌آشنای کشورمان (عباس مخبر) انجام گرفته، در جهت رسیدن به چنین هدفی، قابل تقدیر است.

مقدمه مترجم

در این اثر نیز مانند دو اثر دیگری که قبلاً از میرسپاسی در ایران به چاپ رسیده، دغدغه اصلی نویسنده حرکت به سمت نوعی «مدرنیته دمکراتیک» در ایران است. بحثی که تبارشناسی آن دست کم، به یکصد سال قبل و انقلاب مشروطه باز می‌گردد. میرسپاسی اما به معضلی می‌پردازد که طی حدود ۴۰، ۵۰ سال گذشته دامنگیر بخش قابل توجه و اثر گذاری از روشنفکران ایرانی بوده است. یکی از وجوه این معضل رفتاری روشنفکران ایرانی در مدار فلسفه کل‌گرا، تمامیت خواه و مطلق‌گرای روشنگری فرانسه است که به‌خصوص در انگوی برآمده از انقلاب فرانسه تبلور یافته است. انگویی که گذر به آزادی را حرکتی خونین، قهرآمیز، برانداز، و دین ستیز تصور می‌کند، و بر هرگونه راه و رسم با انگوی دیگری مهر ابطال سازشکاری و اصلاح طلبی می‌کوبد. این انگو در روایت کل‌گرا و مطلق‌گرای هگل از تاریخ، دین ستیزی و اخلاق ستیزی نیچه، و خرد گریزی و آغازهای تازه هایدگر بیانی فلسفی می‌یابد و بر ذهن روشنفکر ایرانی سایه می‌افکند.

این نگاه کل‌گرا و تمامیت خواه برآمده از انقلاب فرانسه و فلسفه آلمان، با محدود کردن تاریخ به ضرورت‌های گریز ناپذیر سیر به سوی کمال، انبوه سنت‌های متکثر فرهنگی، و تجارب زیسته ملت‌ها را نادیده می‌گیرد، و سرانجام در قالب گفتمان موسوم به "شرق شناسی"، کل ملت‌های شرق را به حاشیه تاریخ می‌راند و قلمروهای جداگانه، تقابلی و نفوذ ناپذیر "شرق غرب" را بیان می‌کند. این تقابل در اندیشه شماری از روشنفکران صاحب نفوذ

ایرانی (فردید، شایگان، آل احمد، شریعتی) معکوس می‌شود و ترجمان حرید را در بومی‌گرایی، غرب ستیزی و بازگشت به ریشه‌ها باز می‌یابد. این کار با یاری مفاهیم هایدگری زوال غرب، بازگشت به ریشه‌ها و جستجوی اصالت، قالب‌ریزی و پرداخت می‌شود. نویسنده این گرایش‌ها را به عنوان عامل بازدارنده حرکت اجتماعی نسل‌هایی از ایرانیان برای دستیابی به یک جامعه مدرن و دمکراتیک به نقد می‌کشد. این کار که از رهگذر خوانش دقیق جریان‌های ضد-روشنگری، بخصوص هستی و زمان هایدگر انجام گرفته حاوی نکاتی آموزنده و ارزشمند است.

پیشنهاد نویسنده برای گام زدن در مسیر مدرنیته دمکراتیک در ایران، ساختار شکنی از تقابل‌های دو گانه شرق-غرب، سنت مدرنیته، سکولاریسم دینی و نظایر آن است. وی این کار را به مدد عراجعه به سنت‌های روشنگری بریتانیا و آمریکا، بذل توجه به جنبش‌های استقلال هند، و حقوق مدنی آمریکا و میراث‌های فرهنگی مثبت ایرانی (قبل و پس از اسلام) میسر می‌داند. میرسپاسی سکولاریسم مداراجوی بریتانیایی، پرهیز از خشونت و قهر درونی جنبش استقلال هند و کثرت‌گرایی و رویکرد دینی جنبش حقوق مدنی آمریکا به رهبری مارتین لوتر کینگ را به عنوان نمونه‌هایی آموزنده برای گام زدن در مسیر مدرنیته دمکراتیک مطرح می‌کند. الگوی نظری نویسنده در این زمینه کثرت‌گرایی مفهومی «جان دیویی» با تکیه‌اش بر تجربه زیسته، پرهیز از تحلیل‌های متافیزیکی و استعلایی، و تفکیک دین از امر دینی است. خوانش دقیق نویسنده از دیویی و نگاه او به پرهیز از جستجوی حقیقت متافیزیکی در قالب فلسفه‌های غرب محور، و بهره‌گیری از تجارب زندگی روزمره در جلوه‌های گوناگون آن در پهنه جهانی، از دیگر نقاط قوت این اثر است.

بدیهی است که در هرگونه رویکردی به مدرنیته دمکراتیک، به ویژه در ایران، بحث دین و امر دینی جایگاه ویژه‌ای دارد. نویسنده با رد نظریه "دین خوبی" (آرامش دوستدار) و امتناع اندیشه در ایران (جواد طباطبایی)، خوانش تازه از دین و تفسیرهای بازتر و دمکراتیک‌تر از دین را به عنوان یکی از ارکان

شروزی حرکت به سمت مدرنیته دمکراتیک مطرح می‌کند. وی در این زمینه به نقش مثبت نواندیشان دینی، از جمله عبدالکریم سروش و هواداران او اشاره می‌کند و این تلاش‌ها را ارج می‌نهد. دیدگاه‌های محمد ارغون به عنوان نمونه عمیق این دسته از متفکران با تفصیل بیشتر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. البته نگاه میرسپاسی به تحولات فکری و اجتماعی ایران به ناگزیر نگاهی گزینش‌گراست که در آن بسیاری از مباحث و مسایل نادیده می‌مانند. به عنوان مثال نویسنده در همان صفحات اولیه پیشگفتار خود این فرض را مطرح می‌کند که سخن گفتن از اسلام سیاسی، بدون توجه به تأثیر گفتمان‌های غربی بر آنها کاری بی‌فایده است. این فرض در کنار نفی دیدگاه‌های آرامش‌دوستان و جواد طباطبایی، بدون خوانش دقیق آثار آنها این پرسش را مطرح می‌کند که چرا چنین کاری بی‌فایده است؟ چگونه می‌توان و چرا باید این سنت‌های سیاسی و نیرومند و اثرگذار را نادیده گرفت؟ به عنوان مثال، آیا تأثیر این سنت‌ها کمتر از انتقال اندیشه‌های مربوط به روشنگری فرانسه یا فلسفه آلمان بوده است؟ نقش روحانیت را در انقلاب ایران چگونه می‌توان تعریف کرد؟ نقش روشنفکران چپ در این میان چه بوده است؟

دومین نکته‌ای که می‌توان به آن اشاره کرد رویکرد نویسنده به اصلاح‌طلبان اسلامی است که دیدگاه‌هایشان توسط عبدالکریم سروش بیان می‌شود. و ضمن تحسین این تلاش‌ها دو نکته انتقادی را نیز بر این فعالیت‌ها وارد می‌کند: وجود نوعی مانع نظری در راه پذیرش لیبرال دمکراسی؛ و پافشاری بر ایجاد تغییری ریشه‌ای در اندیشه‌های دینی مسلمانان، به جای تکیه بر ابداع و تأسیس نهادهای دمکراتیک. اما در باب اینکه موانع نظری مورد بحث کدام‌اند و چرا چنین موانعی وجود دارد حرفی نمی‌زند همین‌طور هم در مورد علت پافشاری آنها بر تغییر ریشه‌ای اندیشه‌های دینی مسلمانان، به جای تکیه بر تأسیس نهادهای دمکراتیک. یکی از راه‌های انجام این کار خوانش دقیق آراء سروش و روشن کردن افق‌ها و محدودیت‌های آن است. این کار به دلیل اهمیتی که نویسنده به درستی برای این رویکرد قایل است ضرورت نام دارد و

شاید یکی از گره‌های پیشرفت به سوی یک جامعه مدرن و دموکراتیک باشد. سومین نکته فقدان تعریفی دقیق از روشنفکر با روشنفکران ایرانی است. در واقع این پرسش مطرح می‌شود که چنانچه روشنفکران اثرگذار ایرانی طی چهل پنجاه سال گذشته همین افرادی هستند که مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، پشت تحولات و تجربیات مثبتی که طی نیم قرن گذشته یا بیشتر در این کشور اتفاق افتاده کدام نیروی فکری قرار داشته است؟ با توجه به رویکرد منسب و جامعه‌شناسانه نویسنده به تحولات اجتماعی کشور، این پرسش چندان بی‌جا به نظر نمی‌رسد.

به هر روی کار میرسپاسی در محدوده‌ای که خود برای بررسی انتخاب کرده، کاری جسورانه و حاوی نکاتی تازه، ارزشمند و خواندنی است. این کار بسیاری از یافته‌ها و دانسته‌های پراکنده روشنفکران ایرانی را در چهارچوبی نسبتاً منسجم و متکی بر نقد جامعه‌شناختی جریان‌های فکری مهم و اثرگذار معاصر عرضه می‌کند.

ترجمه این کتاب نیز برای مترجم تجربه تازه‌ای بوده که در ارتباط متقابل و تنگاتنگ با نویسنده به انجام رسیده است. به دلیل رویکرد نویسنده به حواشی دقیق آثار هایدگر، دیویی و ارغون، بخش قابل توجهی از آراء این صاحب نظران در یک فصل فشرده شده و در مواردی باعث پیچیدگی متن شده است. مترجم علاوه بر مشورت با نویسنده از دیدگاه‌های تنی چند از دوستان نیز برای رفع مشکلات متن و فهم پذیرتر کردن آن سود برده است. آقایان نصرالله روحی نژاد، بهروز هادی زنوز، عباس اسعدیان و محمد رضوی ترجمه را خوانده و نظرات سودمندی داده‌اند که بدین وسیله از همه آنها سپاسگزارم.

عباس مخبر

پیشگفتار و چکیده

مقدمه

این بررسی بر عناصر فوق‌العاده مهمی در اسلام سیاسی تأکید دارد که توسط اغلب پژوهشگران نادیده گرفته شده است. این امر تداوم گسترده و ساده شده اسطوره‌هایی را در پی دارد که ماهیت واقعاً پیچیده این بعد سیاسی مهم و غالباً خطرناک اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم را پوشیده می‌دارند. این عناصر گویای نفوذ در خور توجه بعضی روندهای فکری ریشه گرفته از عرب‌اند که به تکوین و شکل‌گیری پیوسته اسلام سیاسی در قالب نوعی ایدئولوژی ضدغربی و مخالف روشنگری یاری رسانده‌اند. در این کتاب شرح خواهیم داد که روشنفکران ایرانی به طور کلی، و به خصوص روشنفکران مسلمان، غرب، مدرنیته و دموکراسی را عمدتاً از طریق افکار ضد روشنگری فلسفه آلمان، و یاره‌ای روشنفکران فرانسوی می‌شناسند، و این همه در فضایی از جنگ سرد سیاسی و فرهنگی شکل گرفته است. بنابراین، سخن گفتن از اندیشه اسلامی «به معنای دقیق کلمه»، یا بحث از اسلام سیاسی، جدا از گفتارها و قضایای سیاسی غرب، چندان فایده‌ای ندارد.

اما در نتیجه همذات پنداری روشنفکران مسلمان با این گفتارهای مشخصاً ضد روشنگری، درک مسلمانان از غرب و مدرنیته غالباً بسیار محدود است. به

علاوه، تداعی غالباً اغراق شده «مدرنیته به معنای دقیق کلمه»، با التوهانی خاصی از مدرنیته که در روشنگری و تجربه انقلابی فرانسه ریشه دارد، باعث شده است که بسیاری از مسلمانان مدرنیته را منحصرأ پدیده‌ای سکولار و دشمن ذاتی اندیشه‌های فرهنگی غیرسکولار به شمار آورند. در نتیجه این وضع، بسیاری از متفکران اسلامی، مجذوب نقد نیچه‌ای و بخصوص هایدگری از غرب به مثابه سرچشمه انسان زدایی مدرن و از دست رفتن معنای فرهنگی و وجودی یا «مرگ روح» شده‌اند.

به یقین می‌توان گفت که این گفتمان‌ها و گرایش‌های اجتماعی و سیاسی که در «شرق» و «غرب» متداول است، گرایش فکری وسیع‌تری را منعکس می‌کند که غلبه هستی‌شناختی پاره‌ای ایده‌های تجربیدی، بر واقعیات جامعه‌شناختی زندگی روزمره در هر جامعه معین است. به گمان نگارنده ضرورتی است به مقابله با انواع این گفتمان‌هایی برخیزیم که شامل «آغازهای تازه» یا «گسست‌های کامل» هستی‌شناختی یا معرفت‌شناختی‌اند. این اندیشه‌های تمامیت‌گرا غالباً پیامدهای فاجعه باری دارند و رویکردی نخبه‌گرایانه و ویرانگر را به نمایش می‌گذارند که دشمن اندیشه و عمل دمکراتیک به شمار می‌آیند. می‌توانیم آنها را «روایت‌های یأس» بنامیم که بر «بسته بودن» انواع اندیشه دینی، بومی‌گری یا هویت فرهنگی تأکید دارند. این گفتمان‌ها که ذاتاً جویای نوعی گسست مطلق از واقعیات اجتماعی موجوداند، زندگی روزمره و مسایل مهم و متعدد آن را حقیر می‌شمارند، و توجه به نوعی «فراسوی برتر» متافیزیکی را توصیه می‌کنند. بررسی حاضر مدافع اهمیت هرگونه فکر، نظریه، و روایت خیالی مربوط به دگرگونی اجتماعی و سیاسی است که نسبت به بافت اجتماعی خود و پیامدهای اخلاقی یا عملی این اندیشه‌ها حساس باشد. اندیشه‌هایی که به دگرگونی اجتماعی و سیاسی می‌پردازند باید در واقعیات جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی جامعه مورد بحث ریشه داشته باشند.

این مطالعه می‌کوشد تا نشان دهد که «روایت‌های یأس» در مفاهیم تمامیت‌گرای کل‌های فرهنگی ریشه دارند: به عنوان مثال، تصویر کردن ضمنی و مکرر

«غرب» یا «شرق» به مثابه مقوله‌هایی مطلقاً مجزا و عبورناپذیر، و در نظر گرفتن این تصویر همچون نقطه آغاز پژوهش‌های روشنفکری، یا هرگونه چارچوب «ما» و «انها» که در آن هدف این باشد که یکی به طور کامل مردود شود و دیگری به عنوان نیرویی که باید تسلیم آن شد مورد احترام باشد. در این قبیل برهان‌ها و جهان بینی‌ها، به عنوان مثال، مشاهده می‌کنیم که «غرب» به یک هویت فرهنگی و سیاسی همگون تبدیل می‌شود. چنین دیدگاهی برای پاسخگویی به هرگونه پرسش سیاسی یا اجتماعی معاصر نقطه شروعی کاملاً ساده‌انگارانه، غیرواقع‌بینانه و ناسودمند است. با این همه شاهدیم که در گفتمان‌های مردم‌پسند هر دو سوی تقسیم‌بندی عمدتاً خیالی «شرق» و «غرب» چنین رویکردی تشویق می‌شود.

در مقابله با گرایش‌های پیشگفته، این پروژه هدف‌های زیر را دنبال می‌کند:

الف - ارایه روایتی دموکراتیک از مدرنیته از طریق برجسته کردن گرایش‌های فکری گوناگون در غرب. در مورد خاستگاه‌های مدرنیته در انگلستان و ایالات متحده تجربیات مختلفی وجود دارد که در قبال دین و سکولاریسم رویکردهای خاص خود را دارند. این رویکردها با الگوی فرانسوی که غالباً تجربه مدرنیته به معنای انحصار کلمه را به نمایش می‌گذارد فرق می‌کنند. اما این تجربیات غالباً بازتر مرتباً نادیده گرفته شده یا به حداقل تقلیل یافته‌اند، و در عوض گفتمان‌های جزم‌اندیش و برساخته تاریخی، در مطالعات مربوط به معنا و ماهیت مدرنیته مرتباً تکرار می‌شوند. چشم انداز روایتی دموکراتیک از مدرنیته، از خلال اندیشه‌های جان دیویی در عرصه عمومی دموکراتیک و فلسفه کثرت‌گرایی مفهومی او بیان شده است. وی به نقد پیش فرض‌های متافیزیکی می‌پردازد که غالباً نادانسته بازیافت شده‌اند و بر امکان یگانه مسیری واحد برای رسیدن به مدرنیته دموکراتیک تأکید می‌ورزند. اندیشه‌های دیویی همتای عملی و جالب توجه خود را در جنبش‌های اجتماعی هند و ایالات متحده می‌یابد. در این جنبش‌ها رهبران فکری، دگرگونی اجتماعی دموکراتیکی را انتظار دارند که

علاوه بر نقد سرکوبگری غرب، ارزش‌های روشنگری را با درک ویژه انحلائی و فرهنگی خود آنها از جهان ادغام کند.

ب- این مطالعه با تکیه بر آثار مارتین هایدگر، بخصوص کتاب هستی و زمان، تحلیلی ریشه‌ای از جنبش تندرو ضد روشنگری ارائه می‌دهد. برای کسانی که در یک بستر «جهان سومی» و از بالا، مبارزه برای مدرنیته‌اسیون - و غالباً غربی کردن - را تجربه می‌کنند، فلسفه سیاسی شالوده‌ای مندرج در این اثر و سایر آثار هایدگر فوق‌العاده جذاب است. توسل او به ریشه‌ها امنیت خاطر به بار می‌آورد و بازگشتی خیالی به نظمی آشنا را ممکن می‌سازد. اما محور قرار گرفتن گفتمان اصالت، فوق‌العاده خطرناک و دشمن ذاتی مدرنیته دموکراتیک است، زیرا فرهنگ سنتی را به قالب یک مدل خیالی واحد و جزم اندیش می‌ریزد. این تحلیل نفوذ عظیم این چارچوب فلسفی را نه تنها بر روشنفکران پیش از انقلاب ۱۳۵۷ نشان می‌دهد، بلکه نخوت شالوده‌ای نقد هایدگری مدرنیته را نیز آشکار می‌سازد؛ و اینکه چرا نتیجه نهایی چنین فلسفه‌ای باید به وضعیت سیاسی فاجعه باری منجر شود که به صورت مانعی در راه تلاش برای بی‌افکندن یک مدرنیته دموکراتیک در هر جامعه معاصر درآید.

پ - اندیشه‌های شماری از روشنفکران مهم مسلمان، بخصوص محمد ارغون، بررسی شده است. این بررسی نشان می‌دهد که در میان متفکران مسلمان گرایش گسترده و رشد یابنده‌ای وجود دارد که می‌خواهد به درک و فهم روشن‌بینانه‌تری از روابط تاریخی و معاصر میان اسلام و غرب دست یابد. اقدام به نقد عمیق و تفسیر مجدد اندیشه و فرهنگ اسلامی تاریخی و معاصر، با دیدگاه ایجاد صورت‌هایی دموکراتیک‌تر در جوامع اسلامی موجود، از دیگر گرایش‌های این متفکران است. این متفکران از رهگذر این بازسازی‌های اندیشه اسلامی و توجه دوباره به جزم‌های ریشه دار تاریخی، در جستجوی راه‌هایی در مرز «نئیندیشیدنی»ها در فرهنگ و سیاست معاصراند. آنها به امکانات دموکراتیک بدیل اشاره می‌کنند، و بعد غالباً نادیده گرفته شده‌ای از فرهنگ اسلامی و گفتمان دینی معاصر را نشان می‌دهند.

ت به علاوه، این مطالعه به بررسی عمقی اندیشه‌های رهبران دمکرات و ارف بین قرن بیستم از قبیل گاندی، نهرو و کینگ می‌پردازد، و آنها را الگوهایی برای تجربیات عملی تحول اجتماعی دمکراتیک در نظر می‌گیرد. الگوهایی که ضمن توجه داشتن به حساسیت‌های دینی و فرهنگی، فضاها را دمکراتیک ایجاد می‌کنند و میراث روشنگری را در راه‌هایی تازه می‌گسترانند. گاندی و کینگ، هر دو، سخنگویان گفتمان‌های دمکراتیک و در برگیرنده‌ای بودند که با پیچیدگی‌های روزافزون جوامع چندفرهنگی و رشد یابنده جهانی تناسب داشت. جوامعی که در آنها نه لزومی داشت که گذشته سنتی در قالب جزم‌هایی خطرناک تقدیس شود، و نه به عنوان نوعی «غیر» در مقابل مدرنیته کنار گذاشته شود از دیدگاه این متفکران و فعالان، گذشته سنتی باید به مثابه وسیله‌ای برای ساختن نوعی صورت دمکراتیک سازمان اجتماعی به کار گرفته می‌شد که با جامعه مورد بحث تناسب داشته باشد. در همین حال، نهرو بیانگر دیدگاهی از تاریخ هند بود که این سرمنشق تاریخی را از جهات متعدد به فراسوی محدوده‌های غالباً بازتولید شده «غرب محور» و خطی گسترش می‌داد تا صداها و تجربیاتی را در بر بگیرند که در روایت‌های تاریخی غالب، در سایه «نئیندیشیده» قرار گرفته بودند. صداها و تجربیاتی که در تحول پیچیده مدرنیته جهانی و امکانات دمکراتیک آن نقش فوق‌العاده مهمی دارند.

این بررسی در پی نشان دادن تأثیر زیان بخش پاره‌ای گفتمان‌های روشنفکری «اصالت» است که احتمالاً هایدگر شاخص‌ترین نماینده آن، در هر دو صحنه جوامع اسلامی و غربی است. این تأثیر، بخصوص برای آرمان‌های دمکراتیک مردم در جوامع «جهان سوم» زیان بار بوده است، چرا که در این جوامع نهادهای دمکراتیک ضعیف و بی‌ریشه‌اند. گفتمان هایدگری، بخصوص در بافت ایران و جنبش‌های سیاسی اسلامی، تأثیری نیرومند بر جای گذاشته است بنابراین، این مطالعه به تحلیل عمقی تبارشناختی اندیشه اجتماعی ایرانی می‌پردازد که از احمد فردید، متفکر و فیلسوف مهم، آغاز می‌شود، و به مباحثی کلیدی می‌رسد که گفتمان‌های سیاسی ایجاد شده پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷

را شکل بخشیده‌اند. از سوی دیگر بسیاری از جنبه‌های گونه نظریه‌اندیشه اسلامی را می‌توان در گفتمان‌های همانندی دنبال کرد که در غرب فوق‌العاده اثرگذار بوده‌اند. از این رو، مقابله با انواع برهان‌های ماهیت‌گرایی مبتنی بر خصوصیات ویژه یک فرهنگ، به نفع بررسی ساختاری گفتمان‌های اجتماعی و سیاسی بر زمینه‌هایی تاریخی‌تر است. پیوندهای مهم میان اسلام‌گرایی و جنبش‌های اثرگذار در درون جوامع «غربی»، و جوامع دیگر نیز به گونه‌ای متقاعدکننده ترسیم خواهند شد. در عین حال، به گفتمان‌های بدیل جاری در جوامع اسلامی و غرب اشاره خواهیم کرد که برای ساختن یک مدرنیته دموکراتیک، چارچوبی بازتر و انعطاف پذیرتر عرضه می‌دارند؛ چارچوبی که می‌تواند برای زمانه گرفتار اما سریعاً تحول‌یابنده ما امیدبخش باشد.

در این بررسی تأکید بر ارزشمند بودن کارهایی است که می‌توان انجام داد تا افرادی که به متابه موجودات اجتماعی در کنار هم کار می‌کنند زندگی بهتری داشته باشند. هدف، خاطر نشان کردن وجود سنت‌ها - در تاریخ روشنفکری، دیوبندی، و تاریخ دگرگونی اجتماعی در هند و ایالات متحده - و برجسته کردن سهم نظری و عملی آنها در تحول اجتماعی و مدرنیته دموکراتیک است.

مطالعه با این تحلیل آغاز می‌شود که چگونه شماری از مهم ترین و اثرگذارترین متفکران ایران قرن بیستم - بخصوص فردید - دیدگاه‌های خود را درباره آینده سیاسی ایران، در قالب وسواس‌های فلسفی هایدگری شکل بخشیدند. سرمشق گسترده «فردیدیم» که هنوز هم گریبان عرصه روشنفکری ایران را رها نکرده، به تفصیل تحلیل شده است. در بخش بعدی همین فصل نشان داده می‌شود که این گرایش در ایران متأثر از سنت کلی‌تر نوعی جهان‌خیالی نومبیدی است که رویاروی «سرگیجه» تجربه مدرن قرار می‌گیرد. این وضعیت با مضمون‌هایی مشابه در کار شاعر نمادگرا و فوق‌العاده اثرگذار فرانسوی، آرتور رمبو، مقایسه شده است. این فصل با بررسی رمان تحسین شده موسم هجرت به شمال^۱، اثر نویسنده سودانی طبیب صالح به پایان می‌-

^۱ . Season of Migration to the North, Tayeb Salih

رسا، که ضمن ارایه رویکردی بدیل برای این مسایل، به نقد ریشه‌ای گفتمان‌های خلوص فرهنگی یا سیاست «اصالت‌گرا»^۱ می‌پردازد. رمان صالح، رؤیاهای بازگشت نوستالژیک را در صورت‌های گوناگون آن ساختارشکنی، و کانون تحلیل و مبارزه سیاسی را در دنیای زندگی روزمره جستجو می‌کند.

فصل دوم که نگاهی به مباحث سیاسی و روشنفکری ایران است، هم تداوم «فردیادیسیم» و هم گسست از این سرمشق را نشان می‌دهد. گسستی که در پی دستیابی به امکاناتی کثرت‌گرایانه‌تر برای مسایل سیاسی و فرهنگی ایران (مثلاً در کارهای سروش)، در پرتو تجارب دشوار دهه‌های اخیر و نشو و نماهای روبکردها و چشم اندازهای تازه است. این بحث در بستر تأمل درباره جنبش‌ها و گرایش‌های روشنفکری، حول هرمنوتیک و دیالکتیک در گفتمان‌های مربوط به صورت بندی‌های مدرن اجتماعی و دولت‌های ملی^۲ انجام می‌گیرد. به اختصار می‌توان گفت که هدف فراتر رفتن از محدوده‌های «بومی‌گرایی» و اکل‌گرایی^۳ و رسیدن به شرایطی مناسب برای ارتقاء و رشد نوعی جنبش روشنگری اجتماعی در چارچوب بافت اجتماعی و فرهنگی ایران است.

فصل سوم به بررسی عمقی انفجار فکری معروف هایدگر در سال ۱۹۲۷، یعنی کتاب هستی و زمان و سایر آثار مهم او اختصاص دارد، و نشان می‌دهد که چگونه این گرایش اثرگذار فلسفی، مستعد حمایت از نوعی سیاست «اصالت» فرهنگی و بدترین زیاده روی‌های قهر خودکامانه در سیاست مدرن است. به تفصیل نشان داده می‌شود که چگونه چارچوب فکری هایدگر در هستی و زمان، در گفتمان‌های روشنفکری و تجارب سیاسی ایران اقتباس شده و نتایجی فاجعه بار در پی داشته است.

در فصل چهارم اندیشه‌های سیاسی و فلسفی جان دیویی، یعنی هم «دمکراسی سنجیده» و هم «کثرت‌گرایی مفهومی» بررسی شده‌اند. در این فصل نشان داده شده است که چگونه افکار دیویی، رویاروی ملاحظات سیاسی، معرفت-

۱. «اصالت‌گرایی» یا «اصالت‌گرایی» به معنای «اصالت‌گرایی» است.

۱. authenticity

۲. nation - states

شناختی و حتی «معنوی» هایدگر قرار می‌گیرند، و به حای «بسته بودن» حذف و قهر را در پی دارد، سیاست دمکراتیک در برگیرندگی و مشارکت را نوصیه می‌کند.

ادامه این فصل به روشنگری تاریخی می‌پردازد و آن را نه نجسم بک گرایش خاص، بلکه تجسم گرایش‌های گوناگونی می‌داند که پیامدهای سیاسی متنوعی دارد. لذا ضروری است که این گرایش‌ها به گونه‌ای متمایز و مجزا از هم درک شوند، و زیر چتر نوعی مه‌آلودگی مفهومی همگون، اما زیانبار و کمراه‌کننده قرار نگیرند.

گفتمان‌ها و رویکردهای تازه به امکانات بهره‌برداری نشده از اندیشه، عمل و معنویت اسلامی، در ساختن صورت‌های اجتماعی دمکراتیک، در کار محمد ارغون بررسی شده است. ارغون تاریخ اندیشه اسلامی را سراسر به نقد می‌کشد، و به سنت‌های ضمنی کثرات‌گرایی درون آن اشاره می‌کند که در حال حاضر به فراموشی سپرده شده‌اند، اما باید توسعه یابند. این دیدگاهی چنان برانگیز است که بسیاری از پیش فرض‌های مدرنیته را درباره ضرورت روی آوردن به سیاست‌های «سکولار» ناب مورد تردید قرار می‌دهد، و در عین حال نسبت به خطرات بهره‌گیری نابجای تندروانه و انحرافی از سنت اسلامی و سایر سنت‌های دینی آگاه است. از دیدگاه او، این گونه بهره‌گیری می‌تواند در خدمت ایجاد نفرتی کوتاه‌نظرانه و رؤیاهایی توهم‌آلود قرار گیرد و سیلان تجربه تاریخی مدرن را با «انسدادی بزرگ» مواجه سازد.

فصل پایانی حاوی دو مطالعه موردی است که نمونه‌ای عینیت یافته از اندیشه‌ها و گرایش‌های سیاسی مورد بحث در کتاب را، در قالب تجربه جنبش استقلال هند به رهبری گاندی، و جنبش حقوق مدنی ایالات متحده به رهبری مارتن لوتر کینگ عرضه می‌کند. در مبارزه برای ساختن مدرنیته دمکراتیک، این جنبش‌ها رویکردی را ارائه می‌دهند که نه از ابزار قهر و حذف بهره می‌گیرد، و نه خواستار گسست مطلق با گذشته است، که مستلزم اعمال قهر علیه سنت‌های موجود جامعه و فرهنگ باشد. این جنبش‌های فوق‌العاده موفق، اندیشه-

های خود را به دنیای تجربیات و ملاحظات روزمره بسته اند، و وسوسه «چشم اندازهای بزرگ» را که فقط در کشتار شکوفا خواهد شد مردود می‌شمارند. می‌توانیم این جنبش‌ها و گفتمان‌ها را، به معنای دقیق کلمه، نمونه‌هایی از تأیید زندگی در پویش و کثرت‌گرایی مدرن آن، در قالب سیاست دمکراتیک به شمار آوریم.

فصل اول. روشنفکران: روایت‌های امید و یأس

مضمون اصلی این فصل خطرات ناشی از پروژه‌های بلندپروازانه روشنفکری برای تحول اجتماعی است که زندگی روزمره را نادیده می‌گیرند، یا آشکارا با بررسی آن مخالفت می‌ورزند. نگارنده بر این نظر است که نقطه شروع فکری ضروری در پروژه‌های تحول اجتماعی دمکراتیک، زندگی روزمره موجود است، نه هرگونه قلمرو متافیزیکی یا معرفت‌شناختی.

با در نظر گرفتن این مسأله، برای آنکه آگاهی خود را از میراث فکری مدرن در هر دو بستر اجتماعی غربی و غیرغربی، بخصوص در ایران، افزایش دهیم و گسترده‌تر سازیم، ضروری است که دست به نوعی تحلیل تاریخی ساختار معرفت‌بزنیم. در چنین بستری می‌توانیم «روایت امید» را از «روایت یأس» متمایز کنیم. در حالی که روایت اول، دیدگاهی جامعه‌شناختی از تغییر آرایه می‌دهد که ریشه در زندگی روزمره دارد و حول اخلاقیاتی انعطاف‌پذیر و عملی دور می‌زند، روایت دوم، زندگی روزمره و نهادهای لیبرال را تحقیر می‌کند، و این کار را زیر لوای پرداختن به مرتبه والاتری از هستی اجتماعی انجام می‌دهد که در نوعی تصور متافیزیکی پرطمطراق و دور و عموماً تمامیت‌گرا ریشه دارد.

در پرتو این مسأله است که اهمیت جان دیویی و مارتین هایدگر باز نموده می‌شود، و بخصوص ارتباط هایدگر با اوجگیری نوعی ایدئولوژی اسلامی نیرومند در ایران مورد بحث قرار می‌گیرد.

تحلیل وضعیت جاری روشنفکری در ایران که در قالب «پدیده فردید» تبیین شده است، جدایی ریشه‌ای مباحث روشنفکری جاری و زندگی روزمره در ایران معاصر را نشان می‌دهد. گرایش گفتمان‌های جاری بر آن است که یا در تجرید متافیزیکی آلمان با وجوه سیاسی مشکوک آن غرق شوند، و یا به نوعی «نقد معرفت‌شناختی ریشه‌ای» پردازند که به نام یک «اغاز تازه»، زیر و رو کردن مطلق الگوهای سنتی اندیشه و فرهنگ ایرانی را طلب می‌کند. در جامعه‌ای که جدال برای دموکراتیزه کردن، دغدغه اغلب مردم را تشکیل می‌دهد، این صورت‌های گفتمانی که به یک اندازه بدبینانه و تمامیت‌گرا هستند سهم چندانی ندارند.

در تحلیل «فردیدسم» خواهیم دید که چگونه فردید با معرفی نوعی گسست از گفتمان‌های دوران مشروطه حول روشنگری، علم، پیشرفت و نظایر آن، نوعی الگوی فکری غالب و تازه را مطرح کرد که حول تاریخ‌گرایی هایدگری و خیال‌پردازی متافیزیکی دو قطب مخالف و دشمن «شرق» و «غرب» دور می‌زد. مهم‌تر آنکه فردید در این بافت، مفهومی با عنوان «متفکر برتر» را معرفی می‌کند که تنها کلید ورود به «واقعیت‌های جدید» فردا است. این مفهوم «متفکر برتر» در ایران پایداری شگفتی از خود نشان داده - حتی در میان روشنفکرانی که منتقد فردید هستند - و در میان روشنفکران معاصر ایران تقریباً به یک قاعده تبدیل شده است. این کهن الگوی تقریباً ناخودآگاه در ریشه خصومت بسیاری از روشنفکران ایرانی با زندگی روزمره و آرزوهای دموکراتیک مردم قرار دارد. در همین بستر، دیگر روشنفکران مهم و اثرگذار ایرانی از قبیل ال احمد و شایگان نیز بررسی شده‌اند. اینان نیز مانند فردید، در چارچوبی فرا-فلسفی از تاریخ‌گرایی هایدگری به کیهانی خیالی از «شرق» در مقابل «غرب» تکیه زده‌اند، و از این رهگذر نوعی گفتمان به اصطلاح اسلامی اصالت را پدید آورده‌اند که مطلق‌های خود را در فراسوی دغدغه‌های این جهانی، واقعیت‌های روزمره و آرزوهای دموکراتیک اغلب مردم ایران جستجو می‌کند.

از سوی دیگر، با موج دومی از «متفکران برتر»، از قبیل دوستدار و طباطبایی مواجهیم که عقیده دارند فقط با ویران کردن ریشه‌ای اندیشه مذهبی سنتی و تاریخی موجود در ایران - یا برپا کردن «انقلابی معرفت شناختی» - است که می‌توان صحنه را برای استقرار یک جامعه دموکراتیک مدرن آماده کرد. این اندیشه‌های به یک اندازه بدبینانه و متافیزیکی - اگر نگوئیم متکبرانه - خود را در سطحی از تمامیت خواهی قرار می‌دهند که به فراسوی واقعیت‌های زندگی روزمره می‌رود. به علاوه، این متفکران حتی در مقام منتقدان فردید، در کهن الگوی زیانبار «متفکر برتر» او سهیم‌اند. در اندیشه اینان صرفاً با چرخش از مبانی فکری ضدروشنگری و فرهنگ‌گرایی اروپایی (به‌خصوص آلمانی) به «قطعیت‌های» فکری خردگرایانه و شرق شناسانه قرن هجدهم، درباره فقدان «کفایت اسلام» برای مدرنیته دموکراتیک مواجهیم.

در این فصل بحث خواهد شد که گرایش‌های فوق، در تقویت رویکردی نخبه‌گرایانه و غیردموکراتیک به تحول اجتماعی تأثیری جدی دارند، و این کار را بر مبنای مفاهیمی تمامیت خواه انجام می‌دهند که ویژگی‌های جامعه‌شناختی و مسایل واقعی جامعه ایرانی معاصر را به هیچ وجه در نظر نمی‌گیرد.

فصل دوم. بحران تخیل بومی‌گرا

در این فصل بحث می‌شود که گفتمان‌های مطرح شده توسط فردید و دیگران ناشی از بحران بزرگ‌تر امنیت است که از تجربیات تمرکز زداینده مدرنیته، و در نتیجه اراده معطوف به ساختن آینده‌ای مبتنی بر خیال پردازی‌های جاندار از گذشته‌ای پایدار و اصیل سرچشمه می‌گیرد. این چشم انداز خیال‌پردازانه منحصر به ایران نیست، و می‌توان آن را در آثار بسیاری از صاحب نظران غرب و دیگر نقاط جهان نیز مشاهده کرد. تحلیل کتاب اثرگذار رمبو با عنوان فصلی در جهنم نشان دهنده نوعی اضطراب و وسواسی مشابه در مورد از دست رفتن ریشه‌ها و خاطرات فراموش شده است؛ نقدی بر خرد مدرن که در پرده خیال‌پردازی شرق‌شناسانه و جستجو برای «خانه» معنوی پیچیده شده است. در

واقع می‌توانیم در اندیشه چهره‌های معروفی از قبیل گاندی و هکل سز «چشم انداز خیالی» مشابهی را پیدا کنیم. در این فصل سعی شده است که ویژگی‌های اصلی این جغرافیای زیرزمینی و نیرومند تخیل ناخودآگاه ترسیم شود.

این فصل حاوی تحلیلی تفصیلی از رمان **فصل مهاجرت به شمال** صالح طیب، نویسنده سودانی، است و بحث می‌شود که در این رمان مخاطرات ذاتاً قهرآمیز و خصمت ضددمکراتیک گفتمان‌های ضدغربی درباره ریشه‌ها و اصالت، نشان داده شده‌اند. این روایت، نوعی بازسازی «چشم انداز تخیل» شرق‌شناسی است، که از هر دو زاویه «شرقی» و «غربی» به کار گرفته شده و همزمان دعوی خود را بر هرگونه واقعیت حقیقی در فراسوی خیال و قهر اندیشه نفی می‌کند. ما ترغیب می‌شویم با ماهیت رادیکال و ازارنده تغییراتی که در سراسر تاریخ دنیای مدرن اتفاق افتاده است رو به رو شویم، بدون آنکه به خیال‌های «بازگشت» به نوعی گذشته پیشاستعماری تغییرناپذیر، یا رویاهای انتقام در هیأت گفتمان‌های قهرآمیز بومی‌گرایی توسل جوئیم.

می‌توان این کتاب را هشدار در مقابل تعریف‌های سیاسی از ملت یا دین به شمار آورد که بازگشت به اصالت را توصیه می‌کنند و به ناگزیر بر حذف و نفی اندیشه‌ها و تجربیات دیگر تأکید دارند. به عکس، استدلال می‌شود که جوامع باز و دمکراتیک از تحمیل هرگونه روایتی از اصالت به عنوان یک اصل یا مبنای دربرگیرندگی و طرد در جامعه مدرن پرهیز می‌کنند.

فصل سوم. مدرنیته در فراسوی بومی‌گرایی و کل‌گرایی

گفتمان‌های ایرانی معاصر درباره اصالت که بیانگر نوعی بحران امنیت درونی و تلاش برای دستیابی به «وحدت» است، به کاربرد مفاهیمی وابسته‌اند که معنای‌شان بدیهی فرض می‌شود. غرب، کل‌گرایی، سنت، بومی‌گرایی، در نتیجه این وضع، بحث در سطح ساده‌ای از تقابل‌های (درون، بیرون، شرق، غرب) باقی می‌ماند و به سطوح جدی‌تری کشیده نمی‌شود که در آنها خود این مفاهیم مورد مجادله قرار می‌گیرند و از نو تعریف می‌شوند. به علاوه، این گرایش،

واقعیت یک تجربه و درک ویژه ایرانی از مدرنیته را نادیده می‌گیرد و در پی یافتن گزینه‌ای خیالی و نادرست در حد فاصل دوگانه درونی / برونی بر می‌آید. این اندیشه‌ها نیز به نوبه خود متکی به تفکر «فلسفه‌های تاریخ» اند که از متافیزیک الهام می‌گیرند.

این فصل گفتمان‌های این ایرانیان را در بستر وسیع‌تر گفتمان‌های جهانی روشنگری و ضدروشنگری قرار می‌دهد. گفتمان‌های سیاسی مهم ایرانیان در اواخر قرن بیستم را با توجه به قرابتی که با اندیشه و ایدئولوژی ضدروشنگری دارند بهتر می‌توان درک کرد؛ منظور اندیشه و ایدئولوژی ضدروشنگری در بستر نوعی جنبش جهانی ناخودآگاه است که در انواع متعددی از چارچوب‌های ملی معطوف به مدرنیزه کردن جامعه بازتاب می‌یابند. استدلال شده است که این قبیل گفتمان‌ها ذاتاً خصم دموکراسی‌اند.

تأکید اولیه این فصل بر ارایه مباحث اصلی است که به حیات روشنفکری در ایران پس از انقلاب جان بخشیده است، یعنی بحث درباره تاریخ‌گرایی و اثبات‌گرایی که عمدتاً میان سروش و داوری جریان داشته است. این دیدگاه‌ها نیز به نوبه خود در بستر وسیع‌تر اندیشه سیاسی مدرن بحث شده‌اند که با دیدگاه‌های هگل، هایدگر و دیویی مرتبط می‌شوند. این بحث، بخصوص بر ارتباط جنبش‌های هرمنوتیک مدرن و دیالکتیک دولت ملی، با این مجادلات متمرکز می‌شود. در این جا می‌توانیم به مثال عبرت‌آموز پروژه‌هایی اشاره کنیم که تفسیر هرمنوتیکی را با دعاوی جزم‌اندیشانه و تمامیت‌گرایی از حقیقت ترکیب می‌کنند که ماهیتی هستی‌شناختی دارند و می‌توانیم آن را در آثار هایدگر و بسیاری از روشنفکران ایرانی متأثر از او ردیابی کنیم. از سوی دیگر می‌توانیم به کاربردهای کثرت‌گراتر هرمنوتیک در آثار کسانی از قبیل سروش، ارغون و دیگران اشاره کنیم.

با گشودن این افق‌های بحث این امکان پدید می‌آید که به بررسی زمینه‌های بالقوه نوعی پروژه روشنگری دمکراتیک در ایران معاصر بپردازیم که متضمن نقد غیرتمامیت خواهانه سنت ملی، حول تحکیم امکانات دمکراتیک موجود

باشد. چنین پروژه ای، تحقق دموکراسی را در گرو داشتن سعه صدر و غسل-گرایی می‌داند و در مقابل گفتمان‌های اصالت که بر مفاهیم اجباری و فهرامر بسته بودن استوارند، یک راه حل بدیل عرضه می‌دارد.

فصل چهارم. هایدگر و ایران: سویه تاریک هستی و تعلق

این فصل با توجه به آثار هایدگر، بخصوص هستی و زمان، از چشم‌اندازی سیاسی گفتمان این فیلسوف را در بستر تاریخی سنت ضد روشنگری از جمله آراء مایستر^۱، ریوارول^۲، نیچه، کبرکگور و یونگر قرار می‌دهد که به ایدئولوژی-های فاشیستی اروپا و جنگ جهانی دوم منتهی شدند. این فصل اهمیت این سنت و جایگاه کلیدی هایدگر در آن را با توجه به گفتمان‌های اسلام‌گرایان ایرانی تحلیل می‌کند؛ گفتمان‌هایی که پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ شکل گرفتند، به انقلاب منجر شدند و مبنای ایدئولوژیک آن را فراهم آوردند.

استدلال شده است که هایدگر به شکل‌گیری دیدگاهی بدیل از مدرنیته باری رساند که در تقابل با ارزش‌های روشنگری و انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه قرار داشت، و به معنای دقیق کلمه مغایر با دموکراسی این جهانی بود. در مقابل گرایشی محافظه کارانه سنت ضد روشنگری، هایدگر نیز (مانند نیچه و بعد از او یونگر) خواستار تحولی کامل و ریشه‌ای بود که به گونه‌ای متناقض با اقتدار مطلق سنت درآمیخته بود. بنابراین، دیدگاه بدیل او از مدرنیته به دلیل آنچه که می‌توان آن را «خلوص معنوی» و «اعاده اجتماع «ریشه دار» نامید، تمامیت خواه است. در دورانی که برنامه‌نوسازی شتابان به گونه‌ای دیکتاتورمآبانه توسط نهادهای تحمیل می‌شد، اندیشه‌های سیاسی «خانه»، یا هستی و تعلق، در ایران طبعاً بسیار نیرومندی داشت و به شکل‌گیری فلسفه «بومی‌گرایی» انقلاب دمک زیادی کرد؛ هم به لحاظ حساسیت «معنوی» آن و هم به لحاظ دفاع از فرهنگ

^۱ . Maistre

^۲ . Rivarol

«اصیلی» در مقابل جهان‌گرایی، که خود در مفهوم خطرناک «بازگشت» به «سرچشمه ناب» هستی یا هویت «اصیل» ریشه داشت.

این فصل رابطه مبهم هایدگر را با میراث «غرب» و مفهوم‌بندی هرمنوتیکی دوباره او را از تاریخ «غرب» به مثابه زوال یا «سقوط از هستی» تحلیل می‌کند. هایدگر در تلاش به منظور برخورد با سرگیجه مدرنیته، به تعریف مجدد و درست رابطه «ریشه دار» با گذشته می‌پردازد و از آن با عنوان «آغازی تازه» نام می‌برد که باید از طریق زبان و عمل وارد آن شد.

هایدگر نهایتاً از نهادی کردن «هستی اصیل» دفاع می‌کند و آن را در مقابل جهان‌گرایی «بی ریشه» ای قرار می‌دهد که بر اساس برتری «ظاهری» شناخت (از من^۱ دکارتی گرفته تا دیالکتیک هگلی) ساخته شده است. نهاد یک هستی «اصیل» که ریشه در «عمق زیسته»^۲ دارد، این ضرورت را ایجاد می‌کند که با گذشته به مثابه «نبروی مولد» نوعی رابطه برقرار شود. چنین «اصالتی» در وهله اول، قائل شدن به نوعی برتری «هستی شناختی» خاص‌گرایی^۳ فرهنگی به مثابه «پدیده بنیادین حقیقت»^۴ (در مقابل حقیقت «سطحی» بازنمایی روشنفکری مدرن) است چنین فکری درباره «حقیقت» با مجموعه‌ای از ارزش‌های «قهرمانی» «پوچ انگاری فعال»^۵ ترکیب می‌شود که در آن نوعی «مصمم بودگی» متکی بر یک سنت نیرومند به «حقیقت بنیادین وجود»^۶ منجر می‌شود. هایدگر بر این اساس دو سطح از سنت غربی را از یکدیگر متمایز می‌کند که یکی سطح غالب غیراصیل است، و دیگری سطح اصیل («آشکارگی»^۷) که زیر لایه‌هایی از تفسیر فاسد مدفون شده و رستاخیزی را انتظار می‌کشد.

استدلال شده است که این سلسله مواضع فلسفی هایدگر، مبتنی بر دعوی حقیقتی تسامیت‌گرا به مثابه زمینه‌ای «اصیل» و پنهان است که نه از طریق برهان

1 . ego

2 . lived depth

3 . particularism

4 . primordial phenomenon of truth

5 . active nihilism

6 . primordial truth of existence

7 . aletheia

منطقی بلکه فقط از طریق «مکاشفه» در دسترس قرار می‌گیرد. تجربه‌ای ر اصالت است، نه نظامی از دانش، و بیشتر به عرصه شجاعت نعلق دارد تا ادراک. هدف والاتر و عمیق‌تر در «لحظه‌ای از انکشاف» تحقق می‌یابد که «سنت مطلق» را که ریشه در «هستی اصیل» دارد احیا می‌کند و گسترش می‌دهد. به این ترتیب هایدگر نوعی مفهوم سرمشق گونه از جوهر تاریخ در خفا مانده را مطرح می‌کند که به گونه‌ای نامریی با دعاوی حقیقت رقابت می‌کند و دارای لحظات آخرالزمانی تحول کامل و همه جانبه است.

گفتمان هایدگر در نهایت گفتمانی مذهبی است که ساختاری اجتماعی را فرا می‌خواند تا عمل شهادت و یادآوری «راز» شناخت ناپذیر هستی را بر آن تحمیل کند. از این حیث نوعی گفتمان سیاسی ضددنیوی است، و چون در پی یک معنای فراگیر واحد است، ضدکثرت‌گرایی است. فلسفه او در حد نوعی فلسفه اراده‌گرا در چنگ قدرتی برتر، به مثابه مبنای نوعی بازسازی اجتماعی ریشه‌ای و «اصیل» است. و سرانجام نخبه‌گرا است چون قائل به ارجحیت لحظات الهامی است که هستی به شمار اندکی از افراد حوالت می‌دهد تا در نوعی چارچوب زیبایی‌شناختی حقیقت، مبنای کنشی اصیل قرار گیرد. مجموعه فکری مندرج در هستی و زمان، نیاز به وجود یک قدرت دولتی خودکامه را مطرح می‌کند تا با وعده نوعی تجربه ریشه دار هستی، دیدگاه خود را تحقق بخشد و بساط آزادی‌های لیبرال رسمی را برچیند.

فصل پنجم: دمکراسی و نظریه: کثرت‌گرایی مفهومی، دین در اندیشه دیویی در این فصل سهم فلسفه عمل‌گرای دیویی در مباحث مربوط به الگوی تاریخی مدرنیته، با توجه به مسأله دمکراسی و دین در جوامع مدرن، بررسی می‌شود. دیویی در انتقاد از تقابل‌های دوگانه، بر این باور است که معرفت‌شناسی تاریخی غرب، با تأثیرپذیری ضمنی از گرایش‌های دینی، میان نوعی نظم تخیلی و والای هستی و تحول پیوسته و همواره ناتمام تجربه زیسته، دیور